



---

## ولایت، فقاہت و مشورت

مصاحبه شونده: معرفت، محمد هادی

فلسفه و کلام :: کتاب نقد :: بهار و تابستان 1376 - شماره 2 و 3

از 243 تا 255

آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/9634>

دانلود شده توسط : محمدمبین رضانی

تاریخ دانلود : 1393/06/04 00:50:45

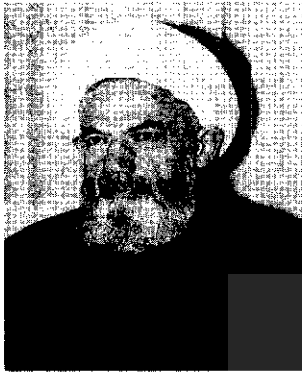
---

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

# ولایت، فقاہت و مشورت



گفتگو با آیت‌الله  
محمدہادی معرفت،  
مدرس حوزه علمیہ قم



کتاب نقد: از جناب‌عالی بابت فرصتی کہ در اختیار ما گذاشتید، خیلی ممنون ہستم. بحث ما در مرز فلسفہ سیاسی و فقہ سیاسی است. ما معمولاً بہ فرق بین "نظام" با "رژیم" یا حاکمیت سیاسی "واقف ہستیم. می‌دانیم کہ نظام‌سازی، کار بسیار مشکل، پیچیدہ و مزمنی است، یک رژیم را با یک کودتا می‌توان عوض کرد. اما ہرگز بہ این آسانی، با ہزینہ کم و در زمان کوتاہ، نمی‌شود نظام اجتماعی را تغییر داد.

بخشی از نظام اجتماعی، بہ ساختار تشکیلاتی حاکمیت برمی‌گردد. ولی بخشہای مهمتری از آن، بہ فکری کہ در پشت صحنہ "نظام" خوابیدہ یا بہ تعبیری، بہ "تئوری" آن نظام در مباحث حقوقی (چہ اقتصادی چہ سیاسی و فرهنگی و آموزشی)، مربوط می‌شود.

مسئلہ مهم این است کہ چہ وجوہ مشترک یا موارد اختلافی بین "نظام سیاسی و اقتصادی اسلامی" با نظامهای سیاسی و اقتصادی دیگر است!؟



چه مرز روشنی است بین یک نظام اسلامی با یک نظام سکولار در قرن بیستم؟ بحث‌های ما علی‌الاصول در این حوزه‌ها است.

تلاشهایی وجود دارد تا "ولایت فقیه"، اساساً بمثابة یک نظام سیاسی معقول و قابل فهم بنظر نیاید و باصطلاح بعضی‌ها یک "معمای لاینحل" تلقی شود. البته اجتهاد بزرگ امام (رض) که "جمهوریت" را در ذیل اسلام، مجرای اعمال یک نظام سیاسی مدرن دینی (یعنی ولایت فقیه) قرار دادند، بر بسیاری در داخل و خارج کشور، گران آمد. می‌خواستیم ابتداء، جنابعالی سیر منطقی "ولایت فقیه" را بسیار مختصر و مفید ترسیم بفرمائید.

**آیت‌الله معرفت:** با چند مقدمه می‌توان به پاسخ این سؤال رسید: حیات انسان، جمعی است چون برای رفع نیازهایش به مساعدت دیگران نیاز دارد. از طرفی، جلب نفع و دفع ضرر، طبیعت همه انسانهاست پس تضاد منافع پیش می‌آید و بنابراین به قانون، نیاز است. قانون، با "آزادی" بمعنای "انطلاق از قیود"، منافات دارد ولی "آزادی" را بمعنای "امکان تمتع از حقوق"، کاملاً تأمین می‌کند.

پس به ضرورت قانون می‌رسیم. قانون هم ضامن اجراء می‌خواهد بنابراین حکومت برای جامعه بشری، ضرورت می‌یابد.

اسلام، همین سیر معقول را قبول دارد، منتهی علاوه بر شرائط عامّ عقلانی، شرط "فقاہت" را هم برای حاکم، لازم می‌داند. چون قانونی که بناست در جامعه اسلامی، اعمال شود، قانون اسلام است پس فقاہت هم لازم است. و این فقاہت هم تنها فقاہت در احکام شخصی نیست بلکه معیار، "فقاہت در امر حکومت" است. بنابراین هر فقیهی، ولایت ندارد اما "ولی"، باید فقیه باشد. نقش مردم هم این است که این "ولایت بالقوة" را که مال "فقیه شایسته" است، به فعلیت می‌رسانند و سایر فقهاء، دیگر ولایت حکومتی نخواهند داشت. بنابراین می‌بینیم که "ولایت فقیه"، زعامت سیاسی است نه "قیمومیت" به آن معنا که گفته شده است. ولایت فقیه، فرقی با سایر حکومت‌های بشری ندارد تنها یک شرط اضافی یعنی شرط "فقاہت" در کار است. این هم یک امتیاز است



چون "فقاہت" که آمد، معنایش آن است که اراده قاهرهٔ یک شخص یا اشخاص نیست بلکه ولایت، مربوط به "فقه" است.

کتاب نقد: من عجلتاً چند نکته را از فرمایشات شما استنباط می‌کنم. وقتی از "فقاہت" در امر حکومت "حرف می‌زنیم، معنی اش اینست که فقه شیعه، در امور سیاستگزاری و نیز جهت‌گیری‌های حقوقی "حاکمیت"، دستورالعملهای روشن دارد و منحصر در امور عبادی و یا معاملات شخصی نیست و بنابراین ولایت فقیه، اصلاً منحصر در امور حسیه نیست بلکه بمعنی "حکومت فقیه" (بماهوفقیه) است. پس سخن از ولایت سیاسی در مدیریت اجتماعی است، نه فقط در "امور حسیه". یعنی فقیهی که فقاہت در امر حکومت دارد، حق حکومت دارد.

**آیت‌الله معرفت:** بله، این ولایت، به معنای زعامت سیاسی است و در رابطه با اداره "شؤون عامه" می‌باشد. در واقع یک مسؤلیت اجتماعی است که بر عهدهٔ ولی فقیه است. این "ولایت"، همان "حق زعامت و حکومت" است و البته، برای هر فقیهی نیست. در حقیقت، "فقاہت"، شرط ولایت بر مسلمین است اما تلازمی میان فقاہت و ولایت نیست.

"ولایت"، "زعامت" و "حکومت"، همه از یک مفهوم حکایت می‌کنند و عبارت آخرای یکدیگرند و گسترهٔ آن همگون با گسترهٔ زعامت سیاسی یک امت در تمام شؤون عامه است.

کتاب نقد: فرمودید گسترهٔ ولایت فقیه، در تمامی شؤون اجتماعی است و عبارت دیگر، "مطلقه" است. خوب است همینجا این سؤال را طرح کنم که آیا "ولی" می‌تواند بخاطر مصلحت امت، در موارد خاص، موقتاً قانونی را تعطیل کند!؟

**آیت‌الله معرفت:** اگر با معیارهای شرعی و به مصلحت امت اسلام باشد، حتماً می‌تواند. ولایت فقیه، از مقام فقاہت او نشأت گرفته، یعنی فقاہت او، شایستگی ولایت را به او داده است. لذا در واقع، فقاہت او است که حکومت می‌کند نه شخص و ارادهٔ شخصی. همین فقاہت، حکومت را مشروط می‌کند. همانگونه که حتی ولایت و زعامت پیغمبر



اکرم(ص)، از مقام نبوت نشأت گرفته بود و شعاع زعامت ایشان هم در محدوده شریعت بود و تخلف از شریعت، جائز نیست.

بنابراین تعطیل قوانین یا احکام، بطور موقت، اگر در مصلحت امت باشد، حتماً از شئون "زعامت و ولایت"، محسوب می شود و یک امر کاملاً طبیعی است و در آن، هیچگونه تحمیل رأی و یا اعمال قدرت بی منطق وجود ندارد. اسمی که روی این اختیارات می گذاریم، مهم نیست ولی اصل محتوی باید محفوظ باشد.

کتاب نقد: به نقش مردم در فعلیت "ولایت فقیه" اشاره فرمودید. علی القاعده، مَحْمُول توضیح این نقش در فقه سیاسی، تعبیری مثل "بیعت" بوده است که نوعی اعلام وفاداری به "زعیم صالح" و نوعی رأی اعتماد به او می تواند تلقی شود. این بیعت یا اقبال عمومی و پذیرش مردم، دقیقاً چه نقشی در مسئله حاکمیت دارد؟! آیا مشروعیت را هم هست؟!

آیت الله معرفت: بیعت، غیر از وکالت است. در رابطه با مسأله "بیعت"، بعضی گفته اند که معنی "بیعت"، شاید یک نوع "وکالت" است که مردم به "ولی امر"، وکالت می دهند پس مقام "ولایت"، یک مقام اعطایی از جانب مردم است!! یعنی مردم حق دارند که در امور سیاسی و زعامت سیاسی، از جانب خودشان به هر کسی که خواستند وکالت بدهند. چنانچه در شئون مختلف زندگی، انسان می تواند برای اجرا و تنفیذ کارهای شخصی اش به دیگری نیابت بدهد.

براساس این مبنی، مردم می توانند حقی را که داده اند، هر وقت بخواهند پس بگیرند. این یکی از نقصهایی است که به این رأی وارد است. اما می دانیم که مسأله "بیعت"، حتی در نزد برادران اهل سنت ما که بعنوان یک اصل، مطرح است، به این معنا نبوده است. چون مردم، موقعیکه بیعت کردند، باید ملتزم باشند. چیزی نیست که آنها به عنوان "نیابت" اعطا کرده باشند تا هر وقت هم بی جهت خواسته باشند، بتوانند آن را باطل کنند. در حالی که "منوب عنه" می تواند بی جهت هم نیابت را باطل کند. مثلاً من وکیلیم دارم برای اقامه دعاوی در دادگاه، ولی بی دلیل، دلم می خواهد وکیلیم را عوض کنم. هیچ



کس قانوناً نمی‌تواند جلوی من را بگیرد. اگر مسئله "حکومت" هم اینجور بود، بیعت‌کنندگان، هر وقت که رأی شان عوض می‌شد، می‌توانستند خلیفه را عوض کنند. ولی اصل مسئله "بیعت"، حتی نزد برادران اهل سنت هم که به عنوان یک اصل پذیرفته‌اند، به این معنا نیست. بنابراین "وکالت" بمعنای زعامت سیاسی، به این معنا، در فقه شیعه و حتی اهل تسنن وجود ندارد.

بنظر ما، تعیین "ولی امر"، دوگونه است: شرع مقدس، (پیغمبر اکرم مثلاً)، یکوقت "ولی امر" را با "تنصیص"، تعیین می‌کند، یک وقت با "توصیف"، تعیین می‌کند. اگر "ولی امر"، معصوم باشد، از جانب پیغمبر اکرم (ص)، تعیین "ولی امر"، (بالتنصیص) باید باشد. چون عصمت، "امر خفی" و لذا طبق عقیده ما شیعه، امکان ندارد که اوصاف آن "ولی امری" را که "عصمت" در آن، شرط است، به مردم واگذار بکند. لذا در دوران عصمت، باید "ولی امر مسلمین" بالتنصیص تعیین شود یعنی نام شخص خاصی برده شود. اما در دوران غیبت، چون آنچه شرط است، "عدالت" است، "تقوا"ست، "قدرت سیاسی" و "اداری" است، آگاهی از ابعاد "شرع" یعنی فقهت و اجتهاد و اینجور امور است، تعیین "ولی امر"، با "توصیف" است. یعنی برای "ولی امر" مسلمین، یکسری صفاتی از جانب شرع، توصیف شده که تشخیص آن برای مردم، امکان‌پذیر است و لذا در عصر غیبت، ولی امر مسلمین را (بالتوصیف)، تعیین می‌کند و تشخیص مصداق آن را بر عهده مردم می‌گذارد. بعد اضافه می‌کند که شما کسی را که شایسته‌تر در این اوصاف یافتید «فَارضُوا بِهِ حُكْمًا» یعنی باید او را بپذیرید و با او بیعت کنید «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» یعنی من او را به عنوان "ولی امر"، امضاء می‌کنم و او ولایت دارد. پس نقش بیعت در عصر غیبت، نقش تشخیص دهنده شایسته‌ترین فرد برای مقام "ولایت امری" است، اما تعیین آن قبلاً با "توصیف شارع"، مشخص شده و بعد هم از جانب شارع، امضاء می‌شود. کسی را که مردم، دارای آن اوصاف بیابند و شناسایی کنند، حاکم می‌شود. پس در واقع، نقش مردم، یک نقش واسطه است اما این مقام، در حقیقت، همان طوری که حضرت امام "رحمة... علیه" مکرر فرمودند، از جانب حق تعالی و "شرع"، به "ولی فقیه" داده شده است و مردم





فقط باید تشخیص بدهند. پس این حقی نیست که مردم به عنوان "وکالت" به "ولی فقیه" داده باشند تا هر وقت که نخواستند، پس بگیرند. البته یک نکته اینجا هست که امام (رض) هم بر این نکته، اصرار داشت و آن این بود که اگر در "ولی امر"، این شایستگی خلل پیدا کرد یعنی خدای نخواستہ منحرف شد یا کاشف بعمل آمد که آن شایستگی در او نیست، امام می فرماید این خود بخود منعزل می شود حتی پیش از اینکه او را عزل کنند. یعنی ولایت ندارد. حق زعامت ندارد. پس مسأله بیعت در عصر غیبت، در واقع، نقش "تشخیص دهنده" شایسته ترین فرد برای مقام زعامت است که با توصیف شارع و امضای او، این مقام، شرعاً برای او ثابت می گردد.

**کتاب نقد:** در حکومت اسلامی، حقوق مردم، باید موبه مورعایت شود. پس به این معنی، این حکومت، مردمی است. و اما بمعنای دیگری هم بعلاوه، می شود مردمی بودن آن را مورد تصدیق قرارداد و آن نقش مردم در رابطه با حاکمیت است. البته حق نقد و نظارت بر حکومت، با معیارهای اسلامی هم برای مردم، کاملاً محفوظ است. اما مشخصاً نقش آنها در باب اعمال حاکمیت چیست؟!

**آیت الله معرفت:** در حکومت اسلامی - که یک حکومت مردمی است - مردم، نقش اساسی را ایفا می کنند. در دوران حکومت معصومین، "بیعت با شخص معصوم (ع)"، یک وظیفه است که مردم با اظهار آمادگی، امکانات حکومت را برای ولی امر مسلمین فراهم می سازند و یک واجب شرعی را انجام می دهند. زیرا زعامت معصوم با "تنصیص" (تعیین شخص از جانب شرع) تعیین می گردد.

در دوران غیبت، ولی امر مسلمین، با "توصیف" از جانب شرع، معرفی شده و تشخیص مصداق او به مردم واگذار شده، که با شناسایی به وسیله نمایندگان خبره خود، با او بیعت کنند.

لذا نقش مردم در دوران غیبت دو چیز است:

۱. تشخیص و شناسایی ولی فقیه، که موجب تعیین او برای مقام "ولایت" می گردد.
- البته اختیارات مردم در نصب حاکم، تنها در چهارچوب ارائه شده از جانب شرع

می باشد و مطلق نیست. مردم نمی توانند هر کسی را حاکم کنند. امیر مؤمنان (ع) این چارچوب را مشخص کرده «إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ». یعنی شایسته ترین فرد برای امر حکومت، کسی است که از بقیه، تواناتر در آن کار، و آگاهتر به احکام الهی در امر حکومت باشد.

۲. فراهم نمودن امکانات برای ولی امر مسلمین.

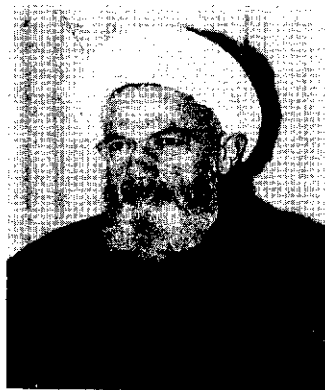
بعلاوه که مردم مستقیماً یا به وسیله نمایندگانشان، طرف مشورت مسؤولان حکومتی می باشند. لذا در حکومت اسلامی، مردم، دارای نقش اساسی هستند. کتاب نقد: به "مشورت" اشاره فرمودید. در باب نقش مشورتی مردم در حکومت اسلامی هم توضیحاتی بفرمائید.

**آیت الله معرفت:** به پیغمبر اکرم (ص) دستور داده می شود «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ وَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ...». این مشاورت که صریحاً دستور داده می شود، خطاب به کیست؟ آیا خطاب به پیغمبر است بعنوان یک فرد خاص بنام محمد بن عبدالله (ص) یا خطاب به پیغمبر است تحت عنوان "زعامت و زعیم سیاسی امت"؟ کدامیک از این عناوین، مخاطب "وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ" است؟ در معنای "نبوت" که مشورت دخالت ندارد. این آیه در امور شخصی پیغمبر (ص) هم که نمی خواهد بگوید که مثلاً خوراک ظهر چه باشد؟ در این امور که مقصود نیست. مسأله، جنبه اداره سیاسی است و به زعامت سیاسی مربوط است. "وَشَاوِرْهُمْ"، این "هُم" یعنی چه؟! این "هُم"، اشاره به مردم است. کدام مردم؟ در هر بُعدی که می خواهد تصمیم بگیرد، باید با کارشناسانی از متن مردم، مشورت کند. نه اینکه کارشناسان خارجی بیاورد برای امور فرهنگی، نظامی، سیاسی. بایستی با کارشناسانی که از متن مردم برخواسته اند، مشورت کند. جمله «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ...»، را هم دوگونه معنا کرده اند. یک معنا اینکه مشورت بکن و این مشورت، حجت نیست. این معنا از نظر ما غلط است. چون ارج نهادن به طرف مشورت است. این آیه می خواهد به مردم ارج بنهد و ارج نهادن، به این است که آنچه را عقلای جهان در مشورت انجام می دهند، انجام بدهند و آن اخذ به رأی اکثریت است.





کتاب نقد: آیا «شاورهم فی الأمر»، یعنی رأی اکثریت را قبول کن؟ آیا از این آیه کریمه، استفاده می فرمائید که به پیامبر اکرم (ص)، امر شده که آراء اکثریت را بپذیرد؟



آیت الله معرفت: در اموری که بیان شرعی رسیده است، خیر. ولی در اموری که امر یا نهی شرعی خاص نرسیده است، حکومت‌ها باید مشورت کنند. آراء اکثریت هم معنایش هر اکثریتی نیست. در هر کار، اکثریت صاحب نظران مربوط به همان موضوع، ملاک است.

معنای اینکه یک زعیم در کارهایش مشورت بکند، این نیست که در هر کاری، با تمام افراد ملت، باید مشورت بکند. بلکه باید کارشناسانی که از متن جامعه برخواسته‌اند، طرف مشورت باشند. در هر بُعدی، یعنی در امور نظامی، با کارشناسان نظامی مردمی و در بُعد فرهنگی، با کارشناسان فرهنگی مردمی و در بُعد اقتصادی، با کارشناسان مردمی.

کتاب نقد: پس آیه کریمه، ه حجیت مشورت با اهل خبره و کارشناس " اشاره دارد نه حجیت اکثریت آراء " را، مطلقاً.

آیت الله معرفت: شرع مقدس، اگر حکمی را روی یک موضوعی برد که عرفی است، بیان آن موضوع، با عرف است. اگر موضوع، یک امر شرعی است، همانگونه که خود حکم از جانب شرع، بیان می شود، موضوع هم باید از جانب شرع تبیین بشود. مثلاً اگر گفت: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا»، حکم جواز را روی "بیع" و حکم تحریم را روی "ربا" آورده و مسأله بیع و ربا، یک امر عرفی است. یعنی باید عرف - متعارف عقلاء - "بیع و ربا" را توضیح بدهد. وقتی شارع مقدس دستور می دهد؛ «وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» یعنی جامعه اسلامی باید در کارهای مربوط به شئون عامه، مشورت انجام بدهند. پس "شور"،



یک موضوع است. اما راجع به اینکه "شور" چگونه است؟ شارع، محدود در صورت خاصی نکرده، چرا که یک موضوع عرفی است. بیینیم "شور" در عرف عقلای جهان چگونه است. عده‌ای از کارشناسان مربوطه، در آن رابطه‌ای که "شور" می‌خواهد انجام بگیرد، می‌نشینند و رأی اکثریت، واجدالتنفيذ می‌شود. شیوه عقلای جهان، همیشه همین بوده و هست. اسلام در این امر، که یک موضوع عرفی است، "عُرف عقلاء" را قبول دارد و بیان ویژه‌ای برخلاف عُرف نفرموده است، پس باید همان شیوه عقلاء، اجرا بشود که تنفیذ رأی اکثریت است. آنوقت آن جمله «وَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» یعنی چه؟ مسئولین که مسئولیت تنظیم و تأمین مصالح یک امتی بر عهده‌شان است، وقتی در یک بُعدی، می‌خواهند تصمیم بگیرند، این نگرانی را دارند که شاید همان دو نفر اقلیت مخالف، درست گفته باشند و این اکثریت، احتمال می‌رود که اشتباه کرده باشند. ولی این آیه، ضمانت می‌کند. خدا می‌خواهد به زعمای مسلمین، این ضمانت را بدهد که اگر شما به "شور"، عمل کردید و کارها را در محدوده شرع الهی، طبق مشورت صحیح انجام دادید، نگران نباشید. ما تضمین می‌کنیم. پس در «إِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» ذیل آیه، اشاره به این جهت است. یعنی برای رفع نگرانی از مسؤولین است که نکنند این اکثریت خطا کرده باشند.

در قرآن کریم، در دو آیه، مسأله مشورت را مطرح کرده است. یکی آنجا که جامعه اسلامی را به آن عُلّت که در "شؤون عامّه"، به شور می‌نشینند، مورد ستایش قرار داده است. «وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»

دیگر آنجا که پیغمبر گرامی (ص) را مورد خطاب قرار داده: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ وَ إِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ...».

کتاب نقد: بنابراین "شوری" واجب است و نباید ترک شود و این مشورت، در عرض احکام خدا و علیرغم آنها، نباید باشد. بلکه در مجرای عمل به احکام الهی است. در امور فردی و اجتماعی، مشورت در حریم آموزه‌های دینی واجب است و این مشورت در اموری که دین، تکلیفش را روشن کرده، نیست. یعنی پیغمبر (ص) و هیچ زعیم





دیگری، برخلاف شریعت، مشورت نمی‌کند.

**آیت ... معرفت:** مشورت در چارچوب احکام الهی باید باشد و در مورد خود پیامبر(ص) هم چنین بود. پیغمبر اکرم(ص) دارای سه شخصیت است:

۱. انسانی است والا قدر که در جامعه خود، منهای مقام نبوت و رسالت، شخصیتی برجسته و فردی محترم شناخته شده است.

۲. پیغمبری است، حامل رسالت الهی برای جهانیان که پیام الهی را به مردم برساند و دارای "شریعتی" است مشتمل بر اصول و فروع.

۳. زعیمی است وارسته و شایسته و بایسته که به نص «الَّتِي أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، زعامت سیاسی و اداری و اجتماعی امت را برعهده دارد (و این آیه، ولایت سیاسی و حکومت را می‌گوید).

مخاطب در آیه "مشورت"، همین شخصیت سوم او است. زیرا پیغمبر(ص) در امر نبوت، با کسی مشورت نمی‌کند و نباید بکند. دین، از طرف خداست و مردم باید تابع باشند. امور شخصی نیز، مورد نظر آیه نیست. در آیه، دستور "و شاورهم" آمده، که می‌رساند، مقصود، مشورت در امر حکومت است و لذا این آیه به عنوان دستور کلی برای تمامی زعمای اسلامی صادر شده است و جنبه اختصاصی به پیغمبر را ندارد. باید احکام دین اجراء شود و باید مشورت در اداره کارها باشد.

**کتاب نقد:** ولی نحوه مشورت و ساختار کار شورایی، متغیر است یعنی تابع عرف و عقل و مصالح است.

**آیت الله معرفت:** بله، چنانچه گفتیم، در شرع اسلام، هرگاه حکمی (چه تکلیفی و چه وضعی) بر موضوعی بار شود و راجع به آن موضوع از جانب شریعت، خصوصیتی ذکر نشده باشد و موضوع، جنبه عرفی داشته باشد، کم و کیف موضوع، به متعارف عقلاء واگذار شده است و همان، شرعی هم هست.

**کتاب نقد:** یعنی اسلام، همین روش عقلانی مشورت را حجت می‌داند؟

**آیت الله معرفت:** بله. متعارف عقلاء را اسلام قبول دارد. لذا در این رابطه باید دو چیز را

مدنظر قرار داد:

اول اینکه طریقه عقلانی مشورت، أخذ به رأی اکثریت قاطع است و گرچه ممکن است که احیاناً برای مسؤولین مربوطه، این نگرانی پیش آید که شاید صلاح امت، در اجرای رأی اقلیت باشد و آنان درست نظر داده باشند و اکثریت اشتباه کرده باشند، اما برای رفع نگرانی می فرماید که هر موقع اکثریت نظر دادند و تو طبق معمول و متعارف عقلا، ملزم به اجرای آن بودی، نگران نباش چون دست الهی بر سر جماعت است. امیرمؤمنان (ع) می فرماید: «فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ عَلَى الْجُمُعَةِ».

ثانیاً مشورت در شؤون مختلف، گوناگون است. گاه با کارشناسان مربوطه باید مشورت نمود مثلاً در امور نظامی و سیاسی و برخی از شؤون اداری و اجتماعی و اقتصادی از قبیل امور زراعت و تجارت و غیره، که دولت برای تصمیم گیری در هر یک از ابعاد، باید با کارشناسان مربوطه مشورت کند. در مواردی هم بایستی مستقیماً با عامه مردم یا با نمایندگان منتخب آنان مشورت نمود. و این به موارد مختلف، بستگی دارد و بایستی شایسته ترین روش را با توجه به مصالح در این قبیل امور، مورد نظر قرار داد. «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ».

**کتاب نقد:** بنابراین، رأی "اکثریت" با دو قید، حجت می شود. یکی اینکه در چارچوب شرع باشد. دوم اینکه عقلانی باشد یعنی مثلاً مشورت با اهل خبره باشد. که اولی، لازمه مسلمانی ماست و دومی هم سیره عقلانی است که اسلام، حجت دانسته است.

**آیت الله معرفت:** شایسته ترین روش عقلاء را باید بدست آورد و تشخیص داد و تا آنجا که با اصول و مبانی عقیدتی و اوضاع و احوال خاص خودمان سازگار باشد، عمل نمود. **کتاب نقد:** عبارت دیگر "جمهوریت" با قید اسلامیت، و "مشورت" در چارچوب شریعت، مشروع خواهد بود و این جمهوریت و عقل جمعی، مطلقاً نوعی تقلید از غرب نباید بشمار آید.

**آیت الله معرفت:** این انتخاب است، نه تقلید و پیروی مطلق. امروزه، نظام مشورتی که جمهوری اسلامی و انقلاب، به رهنمود امام راحل (ره) ترسیم کرده، بهترین نظام



مشورتی در سطح جهان است. از بهترین شیوه‌های مشورتی موجود در ابعاد مختلف کشورداری اتخاذ شده است، که با اصول اسلامی تطابق دارد.

**کتاب نقد:** فرمودید که در باب کشورداری و حکومت، چارچوب شریعت را باید کاملاً حفظ کرد. می‌دانیم که بخشی از احکام، ثابت نیست. بسیاری از احکام، ثابت‌اند ولی برخی هم متغیر و اجتهادی‌اند. و ملاک تشخیص "ثابت و متغیر" در چیست تا ما بدانیم مرز بین سیره‌های عقلائی که اسلام، امضاء کرده با آن سیره‌هایی که باید اصلاح شود، کدام است؟!؟

**آیت‌الله معرفت:** ملاک تشخیص ثابت و متغیر در شریعت، به مصالح واقعیّه بستگی دارد. اساساً احکام شریعت، چه در باب تکالیف و چه در باب احکام وضعیّه، برپایه مصالح واقعیّه استوار است و این مصالح، در موضوعات احکام، ملحوظ است و در واقع، "علت احکام" یا "حکمت احکام" بشمار می‌رود.

منتهی، مصالح دو گونه است. مصالح ثابت، قابل پیش‌بینی برای همیشه، بوده‌اند. ولی مصالح متغیره، به زمان و مکان و اوضاع و احوال پیش آمده، بستگی دارد. و به اصطلاح، "مصالح مرسله" گفته می‌شود که به نام "الحوادث الواقعة" در روایات ما مطرح است. در باب "عبادات" و بخشی از "معاملات" مانند باب ارث و محرمات و حدود، مصالح ثابت و قابل پیش‌بینی برای همیشه است و هرگز تغییرپذیر نیست.

ولی در بسیاری از ابواب معاملات، که موضوعات آن بر وفق عرف، جاری و متغیر است، تنها اصول کلی و قواعد عامه آن بیان می‌شود. علت هم آن است که در این باب، خود "موضوعات"، ثابت نیستند و در حال تغییرند و به زمان و مکان بستگی دارند. لذا حکم هم فرق می‌کند. فقهای هر دوره بایستی با درک کامل واقعیات زمانه خود، مصالح مربوطه را تحت ضوابط شرع بررسی کنند و طبق آن، احکام متناسب را مقرر نمایند.

**کتاب نقد:** البته کشف "مصالح احکام"، کار بسیار پیچیده‌ای است. اجتهاد صحیح، خطّ باریکی است که از میان دو خطر انحرافی می‌گذرد که یکی، "قیاس و بدعت" است و دیگری "تحجر و اخباری‌گری" است. این همان رکن مهم و حسّاس اجتهاد و فقهت



است. اما مناط احکام، چگونه تنقیح می‌شود؟! تنقیح "مناط و ملاک احکام" در معاملات، چگونه است؟!

**آیت‌الله معرفت:** مقصود از "تنقیح مناط"، تشخیص موضوع واقعی "حکم شرعی" است. گاه، حکم شرعی بر عنوانی بار شده که در واقع، "تمام ملاک حکم" نبوده، بلکه اعمّ یا اخصّ نسبت به عنوان مطرح شده در موضوع حکم است. لذا با کشف موضوع واقعی، ممکن است دائره شمول حکم، گسترده‌تر یا تنگ‌تر از شعاع موضوع مطرح شده، باشد.

چنین عمل فقاهتی - یعنی کشف مناط واقعی - در باب معاملات، که قابل محاسبه است و تعبد محض در کار نیست، امری ممکن است. فقهای سلف، بیشتر کوشش داشتند که این گونه مناطات واقعی را در باب معاملات بدست بیاورند و به همین جهت در بسیاری از موارد، شعاع دامنه حکم را فراتر یا کمتر از شعاع "موضوع مطرح شده" در لسان دلیل، قائل می‌شدند و احياناً حکم را تسری می‌دادند. مثالهای روشن آن در بحث ولایت تشریح و حق قانونگذاری (برای فقیه) است.

اما دست ولی فقیه در باب معاملات، غالباً باز است و در هیچ پیش‌آمدی به بن‌بست بر نمی‌خورد و راه اجتهاد و تنقیح مناط در موضوعات احکام (در باب معاملات) برای فقیه باز است.

**کتاب نقد:** آیا تشخیص مناط، باید قطعی باشد یا ظنّ و حدس هم کافی است؟! **آیت‌الله معرفت:** البته تنقیح مناط، باید قطعی باشد. به دست آوردن مناط قطعی، از قرائن و شواهد قطعی، برای فقیه ورزیده‌ای که به اصطلاح، شَمّ الفقاهه او قوی باشد، مثل شهیدین و محققین و علامه و طوسی کاملاً میسر است. این شیوه در فقه این بزرگان کاملاً قابل لمس است و در میان فقهای متأخر نیز یافت می‌شوند.

**کتاب نقد:** جناب آقای معرفت، از تصدیقی که کردم، عذر می‌خواهم و از جنابعالی بسیار متشکرم.

